صورت اخلاص او در آیینه خاطر خواجه مذکور بر عکس تمام مشتبه صورت تحریر یافت بموجب آنکه

موفق باشند چون دینار وفا از بوته صدق و صفای حال محبت ما بارها در صرافخانه امتحان

مالک عشق و دینار آمده و زر اخلاص او در محک آزمودن تمام عیار نموده ناجرم کاه و جاه از تارک تکسار زر

نماوه معروض میدارد که حس و خاشاک کدورتی باعث که نسبت مشارالیه دیگر آب جای

فاگرفته از موج شفاعت این مخلص صمیمی بساحل صفا رسانند و از نوید عفو این جریمه مخلص خود را زینت

مت عظمی انند لبیک سعد یک والا مرید یک رقعه اخری بخدمت ارشاد پناه مولانا حسین

کشمیری در شفاعت شخصی که شکایت مولانای مذکور نموده بود صورت تحریر یافت فضیلت پناه

نقش ارادت بر الواح خواطر طالبی می نگاشته باشند ظاهرا تمیع خاطر شریف از باد صرصر شکایت

حال فریقته اضطرابی بهم رسانیده و غبار ملال بر مولی الیه نقد توبه و استغفار در دامن عجز و انکسار

انداخته و دست آستان مخلص بلا ارمان با آسمان دعا ساخته بزار الحاح معتصم بحبل المتین شفاعت است

اگر موجب آیه کریمه الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس حرف آزار از صفحه خاطر گزارک عفو

تر شند و محل احسان خواهد بود و الله یحب المحسنین رقعه اخری بخدمت حقایق پناه

شیخ محمود متوفی در مصیبت فرزند دلبند او صورت تحریر یافت قالوا انا لله و انا الیه راجعون

بذات پاک پروردگاری که شمع روح در محفل وجود آدم افروخته آتش محبت او ست

اجل بکرنگ جابگزای آن نقطه دائره لطافت را از صفحه روزگار تراشیده و روز روشن در چشم

جهان بین دوستان از مطالعه کتابت این حالت شب دیجور شده نا چون خورشید لطف معدلت

و مدبر جوی کوهستان صبر را گوهر معرفت ارزانی فرموده در آیینه طالب آن گوهر باید بود ان الله

تیغ انتقام برین رقعهٔ آخر بخدمت میرزا ابو القاسم ترشیزی ... بقاضی زاده صورت تحریر
یافت. غبار نفاق که صحرای نامه هویدا بود دیدهٔ دقایق را حجاب گشید سبحان الله
روزیکاریست که جلاوت صفا از آئینه دلها بکلی زایل شده و حلاوت وفا از مذاق اخوان
بالکل بمرارت مایل گشته و در دل نیست که چون دو شیشهٔ ساعت خالی از غبار یکدیگر
بوده و جانی که ایشان را در بازار اخلاص مثال دو دیده یگانگی اعتبار باشد امروز
در دشت است و دشت در پس باقی والسلام رقعهٔ آخر بخدمت مولوی معنوی
شیخ جلال الدین سلمه الله در طریق عذرخواهی صورت تحریر یافت الانسان مرکب من الخطاء
والنسیان آدمی که شجرهٔ خلقت او از آب و طین ترتیب یافته باشد و مجال دوری او از مبال
مادر و پدر متعذر شده چه عجب اگر دست اضطراب بدامن گریبان سلوک در رسد دم که ابو البشر
بود مرغ روح او از آشیانهٔ جنت بطمع دانهٔ گندم در دام حرص افتاد تا بدیگری چه رسد حال
تقصیر و ترددانی سنت آبا و اجداد بنی آدم است و عفو و آمرزش سنت آمرزگار عالم
احیاناً اگر ذره به سنت آبا و اجداد گرفتار گردد مقبلان را سلوک سنت الهی از جملهٔ سعادت عظمی
والسلام رقعهٔ آخر بخدمت مولانا مومنای النهری صورت تحریر یافت التکلف حرام دانش آگاها
هر کرا خانهٔ وجود از چراغ دانش روشن است نیک داند که لباس سلوک آدمی از زنگ تکلف ساده باشد
تا آیت خجالت از ناصیهٔ حال او وقت افراط و تفریط نخوانند چون حامل نیازنامه بتقصیر خود
قایل شده و دست ندامت در دامن شفاعت آویخته است بالضرور آتش غضب را آب عفو
الطفا بخشند و بعد ازین نقش رضا بر لوح سلوک نوعی ثبت نمایند که هیچ آورنده صورت کلفت از آئینه

لاجرم دست تعرض خاص و عام بدامن ایالت آن خیر الانام درازست والاحال
صورت نقصی در آئینه کمال شرافت او ملاحظه نیفتاده یقین تصور فرمایند والسلام

رقعه اخری بخدمت میرزا بدایع الزمان تارک الدنیا در وعظ ترک اختلاط بالکلیه
صورت تحریر یافت بیت شیر نر بوسد بخدمت مرد قانع را قدم + پیر سگ فا بد بدندان
باشمرد هر دری + غز زمین ناتوانی بر وساده قناعت تکیه زده بتجلیه خداشناسی عروس
حال را محلی سازی و طریق خدمت خاص و عام را سرمایه وقت خود ساخته بجان معمول دارد
و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی ایزد متعال از دست ندهی من کان للمولی فکله الکل

رقعه اخری بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریر یافته اقبال
پناها گماشته رسید فا بمجرد رسیدن خلق الله بد سلوکی او چون صبح گریبان دریده و شفق وار
در خون نشسته امروز صورت هر ستمی که در ورق خیال تصور توان کرد در نگارخانه ستم او
پیداست و نقش هر ظلمی که در لوح عقل توان نگاشت در کتابخانه ظلم او هویداست بهر حال
چون مطابق نسخه تقدیر دست تدبیر را دران دخلی نیست فاما عاقبت کار مصرعه
باغمزدگان هر که درافتاد برافتاد + نیک مطالعه فرمایند والسلام رقعه اخری
درجواب نمیقه اقبال پناه عنایت خان که متضمن اخلاق ردیه تقیا و ترک صحبت اختلاط
او صورت تحریر یافت ه آنکه از اخلاق ردیه تقیا اشعاری رفته بود ولی مسکی ست که تا
سائل صبح دار گریبان ندرد از مشرق خانه او روی آفتاب نان نه بیند و بدمنی که هرجا
که قلم وار اثر قدم آورد صفحه جمعیت را تیره و سیاه سازد و گنده طبعی که قطره پارگین جلالت

در زمین طبیعت او شرافت تخم برومن وار دو زود رنجی که شمع خاطر او به نسیمی تیره و مرده گردد

و گرم مزاجی که در آتشکدهٔ مزاج او هر که نشست زود چون دود در هواست فاما با این همه در ملت

در فن فضیلت جوانمردیست که ابا از دیگ خاطر او به مذاق خاص و عام رسیده و جوهر زبان

و لآلی بیان او اکلیل سخن را مکلل ساخته لاجرم طبیعت اهل فضل را احتیاطی است خدا

صعلو و چوها گر رقعهٔ اخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن اظهار حسب یک جا بوده بود

صورت تحریر یافت ❊ لهذا هرگاه پدر بزرگوار ایشان در تاردو تو دو این معامله چندان جستجو نموده

فاما اگر هم از رشتهٔ مقصود با انگشت آرزو نه کشود تا به فرزندان چه رسد نهایش تیلوی خاطر

آن جماعت است که پیوسته چشمهٔ خاطر عزیزان را بخس و خاشاک عناد مکدر دارند خواه صورت

در آئینهٔ ظهور ظاهر شود یا نه این را هنر دانسته به هر حال جهل مرکب علاج پذیر نیست ما شاء

الله و السلام رقعهٔ اخری بخدمت اصالت پناه حقائق آگاه میان شیخ فضل الله

صورت تحریر یافت ❊ آثار فیض سبحانی بر وجنات آن عالم اسرار ربانی واضح و لائح بود

خضر یک آن مسیحی وقت رسید و مفاوضه رسانید آب حیات التفات که در ظلمت سواد آن

نوازشنامه مضمر بود سکندر آرزو را کامیاب ساخت و آنکه از قدوم صحبت لزوم مندرج بود

وسیلهٔ سرور و شادمانی گشت فاما در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی محبت و شدت انتظار

کشیده که پیوسته نتیجهٔ انتظار را حصه بر ذمت قدوم ثابت گردانید بیت مرا آمدن خود

سازمنت دارد کراین نتیجهٔ ایام انتظار من است سلام علیک که در رقعهٔ اخری

بخدمت عالی جاه مربی الفقرا عنایت خان صورت تحریر یافت ❊ الحمد لله که منت

احوال آن عزیز به تشریف خلعت خسروانه زینت گرفت و نهال روزگار آن محبت از ترشحات
سحاب التفات شاهانه طراوت یافت رماکه بعد ازین صورت حسن سلوک در آئینهٔ ادراک
ملاحظه فرموده چون آئینه بجام جم بکر خواهند بود که گلبن قرب بادشاهان بباد
مهرگان غضب بادشاهی آماده است سعادتمندی که روزگار سهم سعادت در کارخانه
اقبال او نهاده باید که در میدان سلوک سوای نیکی و نیکنامی آماج نسازد تا عاقبت کار
هدف تیر ادبار نشود فافهم فانه بیت از صد سخن بجبابه یکی گوش میکنی * وهم نگفته ام
که فراموش میکنی * چون اطلاع این چنین مقدمات بر دوستان حقیقی از جمله ضروریات بود بالضرور
ابرام نمود بیت اگر نیاید به گوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس رقعه اخری
بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت ع شاید که رفته رفته
بجا رسد بان شوی * عزیز من صندوق سینهٔ مومن گنجینهٔ وفا و وفاق باید نه بندوق
دنفاق که از غبار از صدای وحشت بر نیاید حق آگاه است که دامن اخلاص این حباب از
گرد تقصیر منزه است و بر تقدیر تقصیر شجرهٔ معذرت را عفو بار است قصه ما قطع حسن سلوک
فقیر و ملوک را زیباست سیما ملوک را زیباتر و خوشتر والسلام رقعه اخری بخدمت عالیجاه
فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی صورت تحریر یافت * لآلی آبدار که از دریای خاطر
ن خلاصهٔ روزگار بساحل ظهور آمده بود وسیلهٔ زیب و زینت اکلیل دانش گردید امروز
دست ناطقه آن عزیز بر منصهٔ زبان مشاطهٔ عروس سخنوری است الحق کسی که این
سنگاه دارد اگر در میدان فصاحت لوای انا ولا فخری برافرازد سزاوار است انچه

در باب طلب استمار این ذره بمقدار مرقوم بود بلی این فقیر را احیاناً صورت شعری و آن

خیال جلوه گر میشود فاما چون بضاعت این شیوه را در دوکان فقرا و علما رواجی نیست

التزام آن نساخته بهر حال دو سه بیت بحسب الماموری معلق می‌شود بمقتضای اما السائل

فلا تنهر در رساله نوشته بیت اگر صد عیب دارد مرد درویش * رفیقانش یکی از صد ندانند

غزل سید هر گفتار تو جان کشته زار ترا * ظاهرا خاصیت عیسی است گفتار ترا *

آرزو دارم که چون پروانه سازم جان نثار * باز دیگر بینم شمع رخسار ترا * ننگ می آید از

پرسش بیمار خود هوز زندگی اکنون برای چیست بیمار ترا * تا قیامت از سر سودای

غمت * هر که بیند یکزمان آن زلف چون مار ترا * دایما غمناک می بینم ترا ای گلشنی *

التفات نیست آیا با دل زار ترا * رباعی فریاد ز فخر خود دهقانان جهان * افسوس ز مکر

روستایان جهان * هر چند چو خاک گشتیم از مهر تافت * یک ذره بخاک نا آشنایان

جهان * زیاده مصدع نشد لوای فضیلت دایما منصوب باد رقعه اخری بخدمت

معرفت آگاه سید مصطفی صورت تحریر یافت * پیوسته حجره عبادت بشمع ریاضت منور باد

آنکه از تصفیه باطنی و رفع حجاب ظاهری مرقوم بود بلی قصر دل را هر که بنور چراغ معرفت الهی

روشن ساخت لا محاله ظلمات نفسانی در و نایاب خواهد بود مقوله ضدان لا یجتمعان شاهد

این معنی است و استحالت دست نده مگر بدولت مرشد کامل که شجره شریعت او در بوستان

طریقت نشو و نما یافته ثمره حقیقت داده باشد و این نزبان راست نیاید العمل

بهر حال عالم خالی نیست طالب کامل باید من طلب شیئاً وجد وجد رقعه اخری

نیاب مطلع شوند والسلام علی من اتبع الهدی رقعه اخری بخدمت حکومت پناه
آقا محسن طهرانی در بارهٔ بیچاره صورت تحریر یافت ۞ حامل وسیله دور افتادگان
مصر مقصود دور از ظاهر او دیده است که فلک غدار خشک آرزو ار بر هرگز خطوات آو بر نخیزد مانع شاه راه مهر
مقصود شده بنا بر علیه مومی الیه بامیدداری تمام عزم طواف آن قبله مقصود مطمح نظر
متوجه ملازمت است اگر در کرب غایت او را سوار ساخته بشهر آرزو رسانند غایت احسان خواهد بود
الا ان الله لا یضیع اجر المحسنین ۞ رقعه اخری در جواب کتابت یاری که متضمن شکایت شیخ
برخوردار بود صورت تحریر یافت ۞ در شمارهٔ حال بخال عافیت خرمن یاد بخرمن کار
شیخ برخوردار رفته بود که صفت امساک بجائی رسانیده که روغن از ریگ
بیابان میکشند بلی مشار الیه اگرچه دانه خرمن هوس را همیشه بصاع آرزو می پیماید اما چه
کرسا کی خست را شیوهٔ روزگار خود ساخته از کمترین خوشه چینان خود را قرار داده و فقیر
نیز در بیناب هرچند تخم نصیحت ریخت اما از انجا که زمین اجابت شور بر نیامد علاج این
که ملازمان نیز از خار تربیت آن ناهموار چهره ضمیر بخراشند که نقد تربیت در بازار
رونقی ندارد و بیت خوشی بر در طبیعتی که زشت است ۞ نه هر خبر مرگ وقت از دست
باقی عاقل باشند و السلام رقعه اخری بخدمت فضیلت پناه مولانا خواجه محمد درست
تحریر یافت ۞ آنکه زبان مروت از پرسش احوال دوستان بسکوتی ورزیده بود باد از هر تو
می دهم مخلص ملازمان خواسته که حلقه در حجره بی تکلفی را بانگشت نصیحت حرکت داده
قضیه العتاب مرآة المحبة بملازمت سامی ارسال نماید فاما بالجبعیت سلیم انگشت انکار

ونقشی است هنوز از سیمای غریبت مخلص ملازمان غرّ قبول نیافته امیدوار است که بعنایت

فال آن خجسته آل خورشید امید از سحاب حجاب بر آید رقعه اخری الی نجابت

مولانا جمال برهان پوری صورت تحریر یافت * شرف نامه رسید و دیده انتظار را نوری بخشید

مرقوم بود که الشفقة سواءٌ او سخیة فی الله اخینا عبارت از فقرای این زمانه است که ابنای

خواهش و حرص طمع اند بلی آدمی را ساخت دل از غبار خواهش پاک نشده تا گردن حباب

و کمند امل بسته گردد مگر آنکه یک توفیق پیام آگهی بگوش هوش او رسانیده از خود آگاه سازد

تا نهال وقت او پیوسته از سرچشمه باطن سیراب باشد و صورت حقیقت جهان بر او

باطن مکشوف شود فاما حقیقت الحقیقت انست که امروز دار الملک خدا شناسی معمور آباد

اگرچه ظهور او از چشم اغیار بمقتضای حکمت مستور بدان کوشند که دیده اعتبار از غبار انکار

مصفا باشد والا المنع و حائل از خورشید حقیقت خواهد بود بیت هر بیشه گمان مبر نهالیست

باشد که پلنگ خفته باشد * سعادت صوری و معنوی میسر باد رقعه اخری الی نجابت

اقبال پناه مرزا نظام الدین حیدر صورت تحریر یافت * بیت چه یاراست مارا که آرزوی

دانش * نصیحت بخورشید انور نویسد * فاما حسب الاشارت کلمه چند بر زبان نیاز و

افتقار اظهار می نماید که الحال چون آغاز صبح اقبال است اگر صورت سلوک ملازمان

بزیور حسن سیرت مزین شود جای آن دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار آن

خلاصه ادوار در آید و این ممکن نیست مگر به تهذیب اخلاق که پیوسته معنی سلوک از مبین مروت

قائم باشد و لوح دل ساده از نقش ناملایم و در تهذیب نفس عمل بمحاسبه موثر است اگر میسر آید

والسلام رقعه آخرمی بخدمت محب با وفا سید مرتضی در قطع علائق عشق مجازی بجانور

تحریر یافت • رباعی آه من العشق وحالاته • احرق قلبی بحر اراته • ما نظر العین الی

غیرکم • اقسم بالله وآیاته • هنوز زمین دیده یعقوبی کرمیل الیه بجمال یوسفی الفت گرفت

لامحاله از کلفت یا اسفی زار زار خواهد گریست • مصرعه • عشق عجب آتشی که جان سوخته است

هرحال نیازمندی که در تیغ نیاز ناز نینی زمین جان وحلقه بندگی در گوش جان دارد

او را ازین نصیحت چه اثر تا بیکر مقصود او لباس کامرانی نپوشد دست امید از دامن آرزو

کوتاه نکند که خاصیت عشق بل من مزید است فما بیت بوقت صبح شود همچو روز معلوم

که با که باخته عشق در شب دیجور • مصرعه • قلم اینجا رسید و سر بشکست • فرید آگاهی بجز

والسلام رقعه آخرمی بخدمت عمده اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر لال که دختری

که عاجزه در خانه ایشان تولد شده بود صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که شجره مبارکه

محب ثمره مراد یافت حسب الاشارت درباب تسمیه رجوع بباطن نمود بعد از انکه مشاهده

در آئینه شعور صورت آمی که از عالم غیب بمورد ظهور آمده بی بی عفیفه بود لهذا اکنون

اسم والا چون لولوی لالا از دریای باطن بساحل نطق جلوه گر گشته هرکس که شنود بسمع قبول

تلقی نمود ازین مقدمه از لطف داد ار خیلی امید وارست حق تعالی این همای دولت

صلاح آن گوهر نامی گرو انا و تولد آن نیکبخت را بر ان عزیز و جمیع دوستان مبارک و میمون

ساخته در سایه پدر بزرگوار خوشوقت دارا د و آنکه درباب تاریخ تولد و تو خواهش رفته بود

خود بیاد رت رسید انشد که مخلص را زبان را چه قدر را انکار ازین کار ست بهر حال بحسب ال تهدید

یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت * حبذا کاها خدا آگاه ا عالم السر و الخفیات نیک

آگاه است که فقیر حقیر پیوسته جواهر زواهر ذکر ان سر سر کرامت را در سلک

و توقیر صورت تعظیم میکشد هر چند معاندان بی باک و حاسدان ناپاک که مضمون خلاف

و وفاق در عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند این مخلص را دران دخلی نیست

فی الحقیقت به اختیار سرمایه سعادت این معتقد را به نسبت خادمان شریف نیاز و دم

است و زبان حاسدان که در اختیار این کس نیست آنرا چه علاج انشاء الله تعالی از خسته

در آئینه تحقیق صورت حال فدویان خاص مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد و چه عجب

که از خدمتگاریها و جانسپاریهای سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف چیز نیک و بلند

است الله تعالی جمیع بزرگان را بکرامت انصاف موفق گرداناد و السلام رقعه اخری بجناب

ارشاد دستگاه حق آگاه محمد فضل الله صورت تحریر یافت بیت تو جراتِ بین که همت میزند

جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش * هیهات هیهات قطره بی سر و پا را چه یارا که در آن

کند و ذره ناچیز را چه تمیز که با آفتاب عالمتاب لاف صحبت زند و ما بیت تا بسر او آرد

عرض حال خویش * از فیض عام او بپرورد نشو و تاب * لاجرم بوسیله نیاز نامه بر جناب

در بار مبارک حضور رسید * و التماس میدارد که این کمینه بی اعتبار را در سفینه قبول جا داده به ساحل

مراد رسانند و السلام رقعه اخری بخدمت شیخ عیسی سندی صورت تحریر یافت

دقیقه شناسا روشن فزا جا صبح صفا خورشید نظیرا دیر است که خامه غبار بیجو

که صورت این راز را بر صحیفه نیاز تصویر کند فاما از مضائقه آنکه مبادا اسرار این حقه سر بکشاید گو

مقصود بدست طلب نیاید نتوانست اقدام برین مرام نمود الحمد لله که آن ضمیر
آینه مثال صورت انفعال را دریافت وخورشید اهل نیاز مندان از تیغ حسرت [illegible]
رباعی آنی که بنا داهل رازت کردند + بیچاره نواز و چاره سازت کردند + میدار سری بحال مسکین
جهان + شکرانه آنکه سرفرازت کردند + الله تعالی چهرهٔ دوستان را بحسن توفیق قرین گرداناد
والسلام رقعه اخری بخدمت بدرالدین سارنگپوری صورت تحریر یافت بیت
وعدهٔ تو هر که باور میکند + انتظارش خاک بر سر میکند + آنکه نقش وفا از لوح وعدهٔ
ظاهر نشده موجب آن چه باشد بهر حال ثمرهٔ این خلاف اگر اضطراریست ملازمان را
دران مدخلی نیست واگر اختیاریست بعد ازان چنان کوشند که مهما امکن بزبان فیض ترجمان
واقع باشد والا باعث نقصان اعتبار آن عالی مقدار خواهد شد الحق مرو السلام رقعه
اخری بخدمت مربی الفقرا عالیجاه عنایت خان صورت تحریر یافت مربی الفقرا
گلشن مزاجا شیشهٔ دل بسنگ بی التفاتی شکستن بسیار آسان تر است فاما پیوند
آن بغایت مشکل شعر دل که رنجد از کسی خرسند کردن مشکل است + شیشهٔ بشکسته را
پیوند کردن مشکل است + آدمی را باید که پیوسته گل اعتدال طبیعت او از باد سموم خبط
جنون و مصئون باشد وجریدهٔ عقیدت او از نقش زنگار ملامت مشحون تا عاقبت کار
بر خجالت از پردهٔ سلوک او ظاهر نشود والسلام علی من اتبع الهدی رقعه اخری بخدمت
شمائل آگاه حسین لاهوری صورت تحریر یافت صرفت العمر فی لهو و لعب فآه ثم آه
اجبت لقا الحبیب و نسیت عملی لعل الله یرزقنی صلاحه اصلاح نهاد آنا صدف ریزه

که مساع نقد برا از مساحت ساحت آن ماجرد قاصر است هر آینه مجمر سلوک را از تجویز
ملامت و حسن اخلاق معطر دارند و احیانا اگر شمع مزاج گرامی را گرانی عیب بی نقصان
طلبی پیش آید بمقراض اصلاح در صلاح آرند و این ابرام بموجب اشارت خدام شیخ الاسلام
نموده آمد باقی معاز اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ محمد مستوفی در حینی که محبوس
بود و التماس دعا کرد صورت تحریر یافت عزیز من خداوندی که طفلان چمن را
سبز پایه نشو و نما دهد عجب اگر بی خسارهٔ پاس تمندی را بغازهٔ اهل بیت زینت بخشد عکس را
برا امر صحیفهٔ حکمت او خبری نیست بهر حال در آنچه خیریت ملازمان باشد میسر باد تماشای
صورت خواهش در آئینهٔ آرزو مشاهده نمیتوان نمود عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم و
عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون رقعهٔ اخری بخدمت مرزا
سلطان محمود در سفارش نامه او یکه صورت اخلاص او در گنجینهٔ اعتقاد خزانه گوهر
منقوش صورت تحریر نیافته حامل محبت نامه چون صورت صدق با دار کسوت کذب
عاریست ظاهر ادیر و زر خود را بخدمت سامی رسانیده فاما بسبب هجوم ناز و عام عوام
پرتو نور چشم جهان بین آن سعادت فرجام محیا حال آن استسهام نشده وامروز بعتاب خجالت
عیبت آن معاتب و مخاطب گردانیده خورشید سدارا در کسوف کذب بکدر سلسلة اندازه علیه
مشار الیه شاهباز فکرت را در فضای تامل پرواز داده سید شفاعت مخلص ملازمان را در
طلب آورده اگر حاشیهٔ ضمیر منیر را از گرد تشویش بی تقصیر بوسیلهٔ شفاعت این فقیر صفائی
دور از التفات نخواهد بود والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بخدمت سیادت پناه سید شریف

زما خبر نفرکردنی • والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یحیی طالب علم در غربت
عزیزی صورت تحریر یافت • سبحان الله این چه باد صرصر اجل بود که شیرازهٔ کتاب عمر
انسان را پراگنده ساخت واقعه یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه در دنیا بمشاهده آمد دلها که
شوق وصال منکسر و قومی را چهره از غبار ملال چون قیر وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة
مستبشرة و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة اولئک هم الکفرة الفجرة • رقعهٔ اخری بجناب معدن
الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت • آنکه خضر خامهٔ مشکین شمامه ساحت
نامه را سبز و خرم نموده بود نظارهٔ آن صحرای طبیعت دوستان را رونق گلستان بخشید
و عروس معنی که در سحاب عبارت محجوب و مستور بود مشاطهٔ طبع بر منصهٔ بیان جلوه داد
اعیانا اگرچه بجو بنور در و صدف گوش این مخلص را اندر مکنون آن خبر مشحون خواهند ساخت
تا آئینهٔ خاطر دوستان را از صورت احوال خود اطلاعی ده زیاده چه ابرام نماید والسلام
رقعهٔ اخری بخدمت شیخ محمود صورت تحریر یافت • بیت • از زبان دیگران پیغام ما در گوش او
چیست • مدعا معلوم شد این حرف دو واند و چیست • هرگاه که صورت مدعا و تتمهٔ حال
مخلص را از زبان از زبان حال معلوم شد چه احتیاج بلسان مقال است لا سیما بزبان نامحرمان
اسرار که خالی از خفت و حقارت نیست الله تعالی جمیع دوستان را فریاد گاهی فدی کرده
والسلام رقعهٔ اخری بخدمت سیادت پناه سید محب الله تارک الدنیا نادرهٔ آفاقست
صورت تحریر یافت • عزیزین تا یوسف روح از چاه کنعان بدن بمصر بقا نرسیده دامن
وگریبان انسان را از چنگ حسد اخوان زمان خلاصی نیست بالتخصیص فقیر را که الله...

آنست کر گرد جامع نگردد قطعه ای که بینم به تنگنای جهان + که به تشویش مانده ز صداع

گر شفا بایدت جامع کن + که سفر راست در صداع جامع + باقی عاقل اند والسلام رقعه

اخری بخدمت عبدالله درویش صورت تحریر یافت + آنکه حکایتی از علامات ایمان

رفته بود عزیز من در زجاجه قلب تا سراج الیقین مشتعل نشود مشکوة قالب از انوار ایمان

بهره نرسد و در حجرهٔ خلوت تا طالب مولی لذت مناجات نیابد یقین دان که از لمعات

نورانی محروم و عاطل است کلا بل احمق فی اقوالهم نور من نور یا اسر انمعنی است والله علیم

بحقائق الامور وهو علیم بذات الصدور والسلام رقعه اخری بخدمت جنید زمان

بایزید ثانی صورت تحریر یافت بیت صنمی در دل ما یافته راه نحن لا نعبد الا ایاه حقاکه

آرزو خاطر را سوای کسب صحبت صنم یا آن محب حقیقی کاری نه و خلیل جان را نمرود فراق در شکنجه

محنت و بلا انداخته و رای آتش شوق خیال وصال آن دوست تحقیقی گلزاری نه الحمدلله

اگرچه از مائدهٔ وصال آن فرخنده مآل عیسی روح بهره ندارد لا از فائدهٔ لذت هجران هم

بی بهره نیست بیت وصل گو مستغنی از من باش در هم خستیم + شکر لله هیچکس نگرفت هجران ترا +

رجا که تا او را کی شرف ملازمت شاهراه کتابت را از آمد و شد یک اخلاص معطل ندارند

مبادا که از خار حس تغافل مسدود گشته باعث فقدان مصر وصال اخلاص گردد والسلام

رقعه اخری بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت

آنکه یوسف باد صبا بوی پیراهن نامه دیدهٔ یعقوب اشتیاق را نور نبخشید باد از مضر

تغافل مسدود اگر بخلاف گذشته دیدهٔ انتظار را از کحل الجواهر خاکپای یک قاصد منور

سازند و سبب محبت موفور خواهد شد و اگر عنان عزیمت را بشاهراه مواصلت سازند نور
علی نور ❁ بیت ❁ حدیث شوق همین بس که سوختم بی تو ❁ سخن یکیست و گر را عبارت
آراییست ❁ سایهٔ عاطفت بر مفارق محبان ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت بابا سلیم
درویش صورت تحریر یافت بیت دل چو غنچه بشگفد در بوستان دوستی ❁ یک نسیمی گر وزد
از ربیع مصر دوستان ❁ آنکه نسیمی از صبیح التفات ملازمان بوستان درونان وزیده بود
و نو رستگان چمن دوستی را نضارت بخشید رجا که تا دریافت زلال وصال نهال یاد آوری را
بسیلاب توجه سیراب دارند و بیخ دوحهٔ تغافل که ثمر آن نسیان صحبت است از روضهٔ
دل بر آرند باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا پیر کمال صورت تحریر
یافت ❁ رباعی پیکی که خبر بشهر ما خواهد برد ❁ از ما خبری باشنا خواهد برد ❁ دیدی
که نصیب ان کجا تا بکجا ❁ آورده و هنوز تا کجا خواهد برد ❁ چون کلید هلال ذی الحجه قفل اقامت
اجمیر کشوده و تقدیر ربانی نصیب اجهور دکهن و در رقبهٔ عزم انداخته تا نصوب کشید هر آ
عزم جزم نموده متوجه آن دیار است الله تعالی نتیجهٔ این سفر صحت اثر سعادت کونین روزی
گرداناد ویرحم الله عبداً قال آمینا والسلام رقعهٔ اخری بخدمت بایزید ثانی صورت تحریر یافت
الله تعالی موسی صفتان سحریان را که در دامن طور ستان شوق ایشان سبزهٔ رب ارنی
سر بر زده از جواب لن ترانی نگاه دارد و استیلای فرعون فراق را چه شرح دهم که از دیده های
دوستان رود نیل روان کرده مصر صبر را ویران ساخته اگر عنقریب بامان تقدیر قصر وصال را
که از سیلاب فراق خراب شده مرمت نماید فبها الا قصر وجود مایوسان عالم دیدار را خراب

صورت مدعا را در آئینهٔ خاطر جا داده مقابلهٔ طوطی طبع مخلص خود سازند که تا مضمون آن
خوانده و آنچنان نگر نماید والسّلام رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین شیخ الاجل
استادنا و مولانا میرزا جلال الله صورت تحریر یافت • نور هدایت الٰهی از جبین ولایت
حضرت قبله گاهی طالع باد چون مصباح قبولیت آنجناب از مشکوة هدایت انتخاب و اجتبا
انتساب ست پیوسته روغن امداد را از فتیلهٔ استمداد دریغ ندارند لاسیما در شب یلدای
غفلت از باد مشعل کشان که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم سعی ما فزاید و نام خواهد بود
بیت چو کردی چراغ مرا نور دار • ز من باد مشعل کشان دور دار • زیاده چه الزام
بسط الله ظلکم ابدا والسّلام رقعهٔ اخری بخدمت وحید الزمان بابزید ثانی
صورت تحریر یافت • خورشید دولت و صال از صبح طلعت همایون طالع باد مسیح روح که
شمع تمنائی او از آتش محبت افروخته اند بر عصای انتظار تکیه زده از گریبان پیر بر گاه
لا ابالی ست بلکه سراپا دیده گشته منتظر یک تجلی دوست امید که همیشه گریبان و بال
خوگر شده چون آستین از تاب و پیچ متسلی ست بیت ای خوش آندم که رسد دست به گریبان
وصال تو مرا السّلام علیکم اذا لم اتکم فقد اتاکم رقعهٔ اخری بخدمت میرزا شادکام
در تهنیت عروسی صورت تحریر یافت • شاهد مراد در کنار آرزو باد الحمد لله که چمن نهال آن
وفادار از بهار قدوم دلدار نضارت یافت و خورشید عشرت از صبح امل جمال آمد تافت
حقا که این نوید بوستان وجود دوستان را گل گل ساخت و بلبل آسا در باغ سرور طرب ترنم
آورد و تصور رنگینی این بشارت نورستگان طرب را در گلزار خیال به نسیم امید پرورد

الله تعالی این حطیم بیت العروس و حریم ننگ و ناموس را از مکر و فسوس ابر بنه فلک سالوس نگاهدارد و مشاهدهٔ این کتاب قران السعدین بر جمیع دوستان مبارک و میمون گرداند

رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه مربی الفقرا عنایت خان در جلینی که خسارتے

از نزاع علی اکبر شاهی در بلدهٔ کشمیر دست داده بود صورت تحریر یافت محبوبا

خلو با مضمون تلف المال خلف العمر تسلی خاطرے باید داد و خامهٔ الامر فرباد رُح

که همیشه در خلوت خانهٔ دل با تسیر من مثل جفت بود حالیا از زوال فلک چون خبر طاق

شنو و جز آنکه جبین امل به تیشهٔ یاس بشکنند وظیفه نفسی نیست فاما آدمی را باید

که در حجرهٔ دل را از در آمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم است بسته دارد تا

آزار بر آمدن کشند الله تعالے جمیع مقیدان عالم صوری را طلاق دارد رقعهٔ اخری

بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا مولانا میرکمال صورت تحریر یافت بیت منکه از یک روند

هجران اینچنین رستم زدست * وای جان من اگر سالی و ماهی بگذرد * بذات پاک

جبینی که تا نگی دماغ محبت از بوی گل عشق اوست تا مرغ روح از آشیان حضور طیران

نموده چون مرغ تصویر در بساط غم بے سر انداز ست و قفس قالب مالامال از زبان

شوق و اشتیاق ملتمس آنکه این مشتاق بشت دیدار را از دوزخ انتظار شفیع خواهند بود

بیت انتظارم مده که آتش و آب * نکند آنچه انتظار کند * زیاده ابرام نرفت ظلکم

ممدود باد رقعهٔ اخرے سے از جانب عزیزی بعزیزی صورت تحریر یافت * سبحان الله

این چه نشاط شوق بود که در جوش آورده ارنی گویان موسی وار با طور درگاه آنعزیز

رسانید و این چه زخمه یاسیس بود که نادیده بلکه نشنیده ترانهٔ لن ترانی بگوش جان رسید

ع نزدیک لب آمد و چشیدن نگذارند + بلی چون عنقای ملاقات در قاف قسمت منزوی

است بی نصیبی که دام شکاران مباد بیازند بخیر از مرغ باد چه حاصل آید و همچو

گرد باد چیزی بر صورت جام تهی در کند خبر باده پیمائی چه صورت نماید الحمد لله که عروس

صحت در کنار آن مس مروت کام بخش است رجا که تا دریافت گوهر حضور پایهٔ نشه

قلم را از کاوش کوهستان یاد آوری دریغ ندارند بهر حال شکر و غنیمت است که روح قلم را

از نقش استنادنویسه جلوهٔ سحر رسانیده و شیمهٔ طبیعت طالب قاف حجرهٔ خلوتی شده

و نسیم از ساعت استناد متنفس اَللّٰهُمَّ زِدْ وَلَا تَنْقُصْ اَلْعَافِیَةُ بِالْعَافِیَةِ رقعهٔ اخری

بخدمت مولانا جمال الدین برهانپوری در تهنیت ولادت فرزند در حین شنیده خفت

صورت تحریر یافت + الحمد لله والمنة که در سلخ رمضان عمر عزیز ولادت این تهنیت

هلال شوال اهل شب انتظار دوستان لیلة القدر ساخته نوید صبح عید داد امید

که الله تعالی این هلال افق وجاهت را تبدیع بدر آسمان این خاندان گرداناد و

مقابلهٔ آفتاب حادثه و تعرض خسوف عار فتنه نگاه داراد آمین رب العالمین رقعهٔ اخری

در تعریض عزیزی که حسد شعار خود ساخته صورت تحریر یافت + حسد نامهٔ که بابردد

افسردگی تمام صادر شده بود و لهای دوستان را حرارت بخشید عزیز مقبول

که مشاطهٔ تقدیر عروس بخت او را به منصهٔ قبولیت جلوه داده و در کنار نشانده

بحمد و بعض آیهٔ بر در حسین قبول عامش نتوان خواند این کارخانهٔ تقدیر

آن محب حقیقی و دوست تحقیقی را از خار خار عارضه در امان دارادآنکه صورت یاد این

مستعد از آئینه خاطر شریف عاطل افتاده موسته ناخن اندیشه جبر تو ملی منجر شد که مانع

آن چه باشد بهر حال سوانح آن تحمیر یاد بخلاف گذشته اگر اساس محبت را که از رخنه بیت

حکم سد سکندر گرفته از رخنه یاجوج تغافل نگاه دارند بهتر خواهد بود و در اظهار شوق اگر ...

شود جیر از متاع تقصیر در دکان بیان بظهور نبیر سد بنا بر علیه حوالهٔ آن بتصفیه باطنی نمانع

جرأت نه نمود ظلکم ممدود باد رقعه اخری از جانب عزیزی به پدر بزرگوار او صورت

تحریر یافت ظل رافت و سایهٔ شفقت بر مفارق فرزندان مبسوط باد اظهار شوق

ملازمت چه سان عرض نماید که همیشه بوتیمار خاطر در دو قلبه یاد آن مخدوم گرفتار حیرت

که ماهی مقصود در منقار آرد لاسیما از ان بار که گوهر حضور از کیسه وقت دور افتاد

ذره وار از روزن انتظار در بوتهٔ درهم و دینار التفات آن آفتاب عالی مقدار میباید که تا دریافت

سعادت پابوس صورت فراموشی را بر لوح خاطر ره ندارند و در رتق و فتق امور معاش

نوعی سلوک کنند که نقش مراد از کعبتین توجه فوت نشود ع به لقمان وعظ گفتن از ادب نیست

درین سفر چون جازه عزم میانجی از بار رفاقت من تنگ آمده بود قابل صحبت ندیده تجدید

نوعی دیگر حل نفرمایند درباره بیچاره عبدالرزاق توجه نمایند که آواره نشود زیاده ابرام نرفت

ظلکم ممدود باد رقعه اخری بخدمت عزیزی که از سفر معاودت نموده بود صورت تحریر یافت

الحمد الله والمنة که آفتاب قدوم مسرت لزوم از مشرق نزول جلال طلوع نمود

شام فراق دوستان را صبح وصال بخشید در اظهار شوق و غرام چه ابرام نماید

در وفا صفتی ہست ٭ از آدمی بہ کہ درو منفعتی نیست ٭ قال اللہ تعالیٰ یقول الحق وھو یھدی

تمام شد

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ نسخہ متبرکہ رقعات امان اللہ حسینی کہ در بلاغت و فصاحت کارنامہ

نغمہ سنجان روزگار و بدرس مدارس بلاد و امصار است درین ایام فرخندہ فرجام

بمطبع فیض منبع نامی گرامی جمہور جناب فضائل مآب منشی نولکشور جناب

ضاعدہ اللہ باعلی المراتب بماہ صفر المظفر سنہ ۱۲۹۰ ہجری

موافق ماہ اپریل ۱۸۷۳ عیسوی حلیہ طبع

پوشید مراد مشتاقان

بہم رسید

فقط

راقم رام دیال عفی عنہ